

Copyright Ezzat Goushegir©  
Copyright www.ezzatgoushegir.com©

خاطرات مصاحبت (34)

در مورد تئاتر شوهرش پرسیدم. گفت در این نمایش فرم کار بیشتر اهمیت دارد تا محتوا، محتوا درباره يك مرد آمريكايي است در زمان جنگ، که با خواهرش روابط عاشقانه داشته است. خواهر که از این رابطه احساس گناه ميکرده، برادرش را ميکشد، اما هنوز او را دوست دارد. کارگردان خواسته از تلویزیون، سینما و رادیو برای القا مفهوم و به عنوان فرم جديدي از کار تئاتر استفاده کند.

تئاتر بعدي ساعت 7 شروع ميشد که درباره مسایل سياهپوستان آمريكايي بود. موضوع آن بر عمق و ريشه دار بودن فرهنگ سياهپوستان تاکيد ميکرد و اينکه هيچ نيروي نظامي و قدرت اسلحه اي نمیتواند موجب زوال اين فرهنگ بشود. و موسيقي سياهان با گستردگي اش در جهان به يکي از قدرتمندترين ابزار و هويت فرهنگي آنان تبديل شده است. آلات موسيقي اي همچون ساکسيفون، طبل و سنتي سايزر در تمام طول نمايش، نمايش را همراهي ميکرد.

مرد سياهپوش را در تمام طول روز تکه تکه مي ديدم. با کوله پشتي و کفش هاي سياه و قرمزش يك استثنا بود در ميان جمع. نگاهش را مثل ميخ به چشمهايم ميچسباند و من نگاهم را از او ميدزديدم. در نمايش اخري وقتي که از سالن بيرون آمدم، ديدم کت و شلوار آراسته اي به تن دارد و پيراهني سفيد، لباسي بود براي يك ميهماني رسمي. متفاوت بودنش کنجاوم کرده است. نميدانم آيا باز هم او را خواهيم ديد؟

ادامه دارد